



## ماجراهای رزماری و بروکلی



قصه‌گو: یکی بود یکی نبود. یک باغچه‌ی کوچولو بود، پر از سبزی‌های رنگ‌ووارنگ. میان این‌همه سبزی کوچولوی رنگ‌ووارنگ، رزماری و بروکلی خیلی با هم دوست بودند. یک شب که آسمان پر از ستاره بود، رزماری و بروکلی خوابشان نمی‌برد.

[قصه‌گو کنار می‌رود و رزماری و بروکلی، که پشت‌سرش دراز کشیده‌اند، دیده می‌شوند.]

رزماری: من خوابم نمی‌برد.

بروکلی: من هم همین‌طور.

رزماری: چه کار کنیم خوابمان ببرد؟

بروکلی: بیاستاره‌بازی!

رزماری [به آسمان اشاره می‌کند]: وای، آره! آن ستاره را که از همه بیشتر برق

می‌زند می‌بینی؟



برو کلی: هیس! یواش تر! همه خواب اند، رزماری! آره، می بینم.  
 قصه گو: آره، یواش تر! همه خواب اند!  
 رزماری: یعنی توی آن ستاره کی زندگی می کند؟  
 برو کلی [کمی فکر می کند]: ممم... یک کفشدوزک فضایی فراری.  
 رزماری: فراری؟! از دست کی فرار می کند؟  
 برو کلی: قورباغه‌ی فضایی.

[قورباغه و کفشدوزک وارد صحنه می شوند. قورباغه دنبال کفشدوزک فضایی می کند.  
 صدای قورقور صحنه را پر می کند. کفشدوزک گیر می افتد و با هم می جنگند. با  
 چراغ قوه هایشان به چشم هم نور می پاشند، مثل حرکت شمشیربازی.]  
 قصه گو [وارد می شود و آهسته رو به تماشاچی]: وای! چرا این‌ها دعوا می کنند؟  
 رزماری: بس کن!

برو کلی: چرا؟  
 رزماری: اصلاً توی ستاره نه کفشدوزک فضایی هست، نه قورباغه‌ی فضایی.  
 برو کلی: پس کی هست؟  
 رزماری: یک ماهی فضایی که مهمان دارد و برایش ماکارونی با طعم سبزیجات پخته.



برو کلی: کدام مهمان؟

رزماری: هشت پای فضایی با کفش های بلوری.

برو کلی: اما هشت پای فضایی که ما کارونی سبزیجات دوست ندارد!

رزماری: پس چی دوست دارد؟

برو کلی: ماهی فضایی.

[هشت پا و ماهی وارد صحنه می شوند. هشت پادنبال ماهی فضایی می کند و کفشش را

به طرفش پرت می کند. ماهی جا خالی می دهد.]

قصد گو [سرش را می گیرد]: وای! بچه ها، کفشش نخورد توی کله ام!

هشت پا: مگر دستم به تو نرسد!

ماهی: تو که دست نداری!

هشت پا: مگر پاهایم به تو نرسند، خوش مزه!

ماهی: من بدمزه ام، بدمزه!

رزماری: بس کن!

برو کلی: چرا؟

رزماری: اصلاً توی ستاره نه ماهی فضایی

هست، نه هشت پای فضایی با کفش های بلوری.

برو کلی: پس کی هست؟

رزماری: من و تو که یک عالمه دوست فضایی

پیدا کردیم.



قصه گو [با خوشحالی وارد می شود]: آره، آفرین!  
[رزماری و بروکلی و همان قورباغه و کفشدوزک و ماهی و هشت پای فضایی همگی وارد می شوند و دور سفره‌ی شام می نشینند.]

رزماری و بروکلی: بفرمایید شام!

قورباغه و کفشدوزک و ماهی و هشت پا: اوووممم... به به! دست شما درد نکند!

بروکلی و رزماری [خمیازه می کشند]: نوش جان! وای چقدر خوابمان می آید!

قصه گو [وارد می شود]: بچه‌ها، مثل اینکه بالأخره رزماری و بروکلی خوابشان گرفت.

قصه گو [آرام آرام رزماری و بروکلی را نوازش می کند و برایشان لالایی می خواند]:

لالا لالا! بخواب، رزماری!

لالا لالا! بخواب، بروکلی!



این تصویرها را ببر. به چوب بستنی بچسبان و نمایش را اجرا کن. 

